۴- فی صفات یوم القیامة

- صفاتی به قیامت نسبت داده شده که ظاهرا مختص قیامت نیست:

۱- يَوْمَ هُمْ بارِزُونَ لا يَخْفى‏ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْ‏ءٌ لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْواحِدِ الْقَهَّارِ

۲- اسْتَجيبُوا لِرَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ ما لَكُمْ مِنْ مَلْجَإٍ يَوْمَئِذٍ وَ ما لَكُمْ مِنْ نَكيرٍ

۳- يَوْمَ لا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئاً وَ الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ

چرا؟

چون تقطع اسباب رخ می‌دهد.«...رَأَوُا الْعَذابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبابُ»، چیزی در چیزی موثر نیست و چون انقلاب ماهیات محال است پس آنچه رفع می شود وجودات سرابی آنهاست و فقط نسبت آنها به خدا(که واقعی است) می‌ماند. شاهد دیگر «...وَ ضَلَّ عَنْكُمْ ما كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ»

- لذا در آیات و روایات الف) هم زمان و مکان نفی شده (...عُدِمَتْ عِنْدَ ذَلِكَ الْآجَالُ وَ الْأَوْقَاتُ وَ زَالَتِ السِّنُونَ وَ السَّاعَات‏...[[1]](#footnote-1)) هم اثبات شده( و ذلک بعد اربعمأئه سنة لا خلق فیها...) ب) هم مجیب نفی شده (فَلَا يُجِيبُهُ مُجِيبٌ- فَعِنْدَ ذَلِكَ يَقُولُ الْجَبَّارُ مُجِيباً لِنَفْسِه‏...)، هم اثبات شده...

وجود قائم به حق آنها باقی است وجود فی نفسه آنها که باطل بوده بطلانش آشکار می‌شود.

شاید بتوان گفت مرتبه نفخ صور و فاصله دو نفخه مرتبه فناء است( هیچ هویتی، هویت خود را نمیابد و بطلان فی‌نفسه امور آشکار می‌شود) و مرتبه بعد نفخه احیاء مرتبه بقای بعد از فناست.

- همه متوجه باطل بودن ادعاهای دنیوی می‌شدند: ...بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئا...

- چون اسباب مرتفع می‌شود، هر حجابی که چیزی را از چیز دیگر محجوب کند مرتفع می‌گردد: لَقَدْ كُنْتَ في‏ غَفْلَةٍ مِنْ هذا فَكَشَفْنا عَنْكَ غِطاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَديدٌ

اشکال: «كَلاَّ إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ» چیست؟

پاسخ: اولا این نفی تشرف خاص حاصل برای مومنین است و جزای اعمالشان، ثانیا و مهمتر اینکه چون آخرت باطن دنیاست پس هر مصداقی در دنیا، ظهور می‌یابد از جمله هر وضعیت و عملی

- چون باطن بر ظاهر احاطه دارد، قیامت محیط به دنیاست و هرچه در ظاهر هست در موطن باطن موجود و حاضر است.

- ظهور باطن و بطلان ظاهر= ظهور حق سبحانه= بلوغ الکل الی غایة الغایات من سیرهم «ان الی ربک المنتهی»، «الی الله تصیر الامور»

لذا قریب است، «وَ لِلَّهِ غَيْبُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما أَمْرُ السَّاعَةِ إِلاَّ كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلى‏ كُلِّ شَيْ‏ءٍ قَديرٌ»، « وَ لَوْ لا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ [[2]](#footnote-2) مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ» است.

**نکته مهم:** غایات مطلوب حقیقی انسانی را باید در بحث معاد جست. ثمره کاربردی این بحث در انسان‌شناسی

- سوال وَ يَقُولُونَ مَتى‏ هذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صادِقينَ؟ = گمان آنها اینست که معاد امری زمانی در سلسه زمانیات است. چون نمی‌فهمند فرمود انما علمها عندالله[[3]](#footnote-3)، نه به این معنا که بخاطر مصلحتی مخفی کرده، بلکه یعنی علمی است که امکان بروز از عندالله به معنای زمانی که شما می‌خواهید ندارد لذا ادامه داد لکن اکثرالناس لا یعلمون.

- چون حجب برداشته می‌شود همه نورانی می‌شوند= ظلت کافران و هکذا دروغ گفتن آنها «انْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلى‏ أَنْفُسِهِمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَفْتَرُونَ» ، «...فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَما يَحْلِفُونَ لَكُمْ...» ، «ما كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ»

۵- معاد جسمانی(فصل فی قیام الانسان الی فصل القضاء)

چون معاد رجوع اشیاء به تمام ذات الی ما بدأ منهاست، هرچیزی که ذو مراتب است یا تمام مراتبش می‌آید، پس لحوق بدن به نفس ضروری است، با این فرق که آنجا نشأه کمال و حیات است پس بدن هم حیّ نورانی است. «وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوانُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ»، بنابراین موجودی که در آنجا آخرتی نباشد حیات ندارد. و همچنین اینکه اعضای بدن شهادت می‌دهد.

- «...لا بَيْعٌ فيهِ وَ لا خُلَّةٌ وَ لا شَفاعَةٌ وَ الْكافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ»، «...يَوْماً لا تَجْزي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئاً وَ لا يُقْبَلُ مِنْها شَفاعَة وَ لا يُؤْخَذُ مِنْها عَدْلٌ وَ لا هُمْ يُنْصَرُونَ» ، «يَوْمَ لا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئاً وَ الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ» آنچه که در دنیا انجام می‌دهیم یا در إزاء بیع، عدل، بده‌بستانی هست، یا در إزاء دوستی و یاری هست یا در إزاء شفاعت و سبب‌هایی که با خودمان شریکشان می‌کنیم و به نتیجه می‌رسیم. اینها روز قیامت هیچ‌کاره‌اند.

- نکته بدلنا امثالهم، ان یخلق مثلهم، مثل در این موارد مثل فلسفی (افراد مختلف تحت نوع واحد) نیست وگرنه پاسخ ملحدین دادشده، بلکه مثل بیان لطیف زمینی است شبیه لیس کمثله شیء.

###### ۱۴- جنت

کلمه جنت حدود۳۰۰ آیه در قرآن آمده که در همه سور غیر از ۲ سوره ممتحنه و منافقون می‌باشد.

- ارتباط خاصی بین ارض و جنت هست: «وَ قالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذي صَدَقَنا وَعْدَهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعامِلينَ»

البته این ارض تبدلی یافته است: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ السَّماوات‏...» ، «...وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّها...» ، «...وَ الْأَرْضُ جَميعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ...» = «...قالُوا هذَا الَّذي رُزِقْنا مِنْ قَبْلُ وَ أُتُوا بِهِ مُتَشابِهاً وَ لَهُمْ فيها أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ هُمْ فيها خالِدُونَ»

[بین ارض و جهنم هم ارتباط جدی هست: وَ لكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَواهُ فَمَثَلُهُ] ظاهرا همان بحث حقیقت باطنیه است.

- تطهیر جنت به نحویکه هیچ خوف(مکروه محتمل) و حزن(مکروه واقع و بالفعل) در آن نیست

- هر لذتی بخواهند هست «...لَهُمْ ما يَشاؤُنَ فيها وَ لَدَيْنا مَزيدٌ» ، «...وَ لَكُمْ فيها ما تَشْتَهي‏ أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فيها ما تَدَّعُونَ» ؛ ورای این هم هست که آنهم چند مرتبه دارد{- فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزاءً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ= چون جزاء است بالارض هم هست. لدنیا مزید [فوق مشیت آنهاست پس تحت مشیت قرار نمی‌گیرد چون از سنخ امور محدود نیست شاید همان الی ربها ناظره است.]

- رحمت جنت است؛ بلکه جنت یکی از مراتب رحمت است «...ءُ وَ رَحْمَتي‏ وَسِعَتْ كُلَّ شَيْ‏ءٍ فَسَأَكْتُبُها لِلَّذينَ يَتَّقُونَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ الَّذينَ هُمْ بِآياتِنا يُؤْمِنُونَ» ؛ «...ْ لا يَنالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ» ، «... إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَريبٌ مِنَ الْمُحْسِنينَ» ، «...وَ أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقينَ»

۱۵- بحث نار(جهنم)

- اهل نار محروم از حیات حقیقی اخروی: یئسوا من الآخره + الدار الآخره لهی الحیوان

- اصل عذاب به غفلت برمی‌گردد: «وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ كَثيراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لا يُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا يَسْمَعُونَ بِها أُولئِكَ كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِكَ هُمُ الْغافِلُونَ»

- البته آنها در رحمت هستند اما محرومند چون رحمت در باطن حجاب است و آنها در ظاهرهند و کورند و درک ندارند لذا عذاب می‌بینند: «...باطِنُهُ فيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذابُ» ،«يا أَبَتِ إِنِّي أَخافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذابٌ مِنَ الرَّحْمنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطانِ وَلِيًّا»

[با توجه به این مطالب دنیا شد حقیقت سرابی که با توجه به این حقیقت سرابی، ساخت اجتماعی واقعیت فقط سراب تحویل می دهد و بیش از این در این دنیا خبری نیست.]

- تمام اینها سراب اوهام است، نه حقیقت لمحجوبون، اعمالهم کسراب بقیعه لذا همان باطن دنیاست: ان منکم الا ورادها، «وَ لَوْ شِئْنا لَآتَيْنا كُلَّ نَفْسٍ هُداها وَ لكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعينَ»

ب) حقیقت عمل دنیوی من در بعدالدنیا

6- صراط

- صراطی علی الجحیم هست که ظالم به جهنم می‌افتد و متقی از آن گذر می‌کند «مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلى‏ صِراطِ الْجَحيمِ» + «...ان منکم الا واردها...» = صراط علی الجحیم [استدلال قانع کننده نیست، انسان احساس می کند باید می گفت: دوصراط 1- صراط مستقیم(باطن حرکت خوبان) 2- صراط الجحیم(باطن حرکت بدان)]

- سرعتها در طی صراط متفاوت است، حتی عده ای

والظلم اما بتفریط فی ۱- جنب الناس ۲- جنب النفس ۳- جنب الله و هو ولایة التی لأولیاءالله= والجمیع یحصل باتباع الهوی و الشیطان و اصله: الاغترار بزینة الحیوة الدنیا و الاخلاد الی هذه الاوهام التی نسمیها مجموعا **بنظام التمدن و هو التناصر بالاوام غیر الحقائق و لعل هذا هو المسوول عنه فی قوله سبحانه «...وَ قِفُوهُمْ إِنهَُّم مَّسُْولُونَ\*مَا لَكمُ‏ْ لَا تَنَاصَرُونَ\*بَلْ هُمُ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ**»

[نکته تمدن اسلامی یعنی صراط را سریعتر رفتن و به حقیقت رسیدن= راهی جز شریعت ندارد وگرنه صوفی گری است. یا اینکه تمدن اسلامی یعنی بر وسایل پیشرفت دنیوی بیشتر اصرار ورزیدن و حجابها را غلیظ تر کردن؟]

###### 7- المیزان

- وزن حق است «وَ الْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازينُهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُون»

- عمل صالح ثقل میزان است وسیئه موجب خفة میزان [ثقل(واقعیت اثر گذاری) برای حسنه است، نه سیئه، سیئه پوچ است لذا ماورایی ندارد، کذب وهم است واقعیت است که وزن و جرم دارد!]

- کسی که کافر است به حبط عمل مبتلا می‌شود، اصلا خودش وزنی ندارد لذا لا نقیم لهم وزنا

**نکته:**



ثمره أُولئِكَ الَّذينَ كَفَرُوا بِآياتِ رَبِّهِمْ وَ لِقائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فَلا نُقيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَزْناً: کار فرهنگی اخلاقی، تا ایمان نباشد، ثمره حقیقی ندارد، لذا نقطه شروع دعوت پیامبران توحید است زاخلاق و لذا اخلاقمند بودن بی ایمانها «...كَسَرابٍ بِقيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ ماءً حَتَّى إِذا جاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً وَ وَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسابَهُ وَ اللَّهُ سَريعُ الْحِسابِ»

- میزان عدل است و میزان انبیاء و اوصیا(مخلصین) اند چون محض حق اند.

8- کتب

اعمالی که له یا علیه انسان حفظ می‌شود، از این جهت غیر محسوس است(حس فقط ظاهر عمل را می‌بیند و بر خوبی و بدی‌اش بر اساس آثارش حکم می‌کند.

اما در قیامت این باطن آشکار می‌گردد به صورت کتاب منشور= کتاب[[4]](#footnote-4) مشتمل بر حقیقت خود عمل[[5]](#footnote-5) است ز خطر لیرو اعمالهم ، «...لیوفیهم اعمالهم»، «وَ تَرى‏ كُلَّ أُمَّةٍ جاثِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعى‏ إِلى‏ كِتابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»

قرائت کتاب: دیدن و دریافت و بارز شدن حقیقت عمل(نسبت کتابهای افراد با کتاب مبین: «هذا كِتابُنا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»

- دعوت بسوی امام غیر از دعوت به سوی کتاب است«يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ بِيَمينِهِ فَأُولئِكَ يَقْرَؤُنَ كِتابَهُمْ وَ لا يُظْلَمُونَ فَتيلاً»

- یمین و شمال چپ و راست ظاهری نیست.

ایتاء به یمین، یمین: امام الحق الذی یدعی به: ایتاء به یمین: نور و اهتداء در آخرت، برکت و میمنت و سعادت

ایتاء به شمال: کوری از امام حق، با پشت سر یکی است[او به واقعیت پشت کرده لذا واقعیت او پشت سرش است «...ارْجِعُوا وَراءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورا...» ، «...مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّها عَلى‏ أَدْبارِه...»]

امام حق بر امام باطل هم همین است کل شیء احصیناه فی امام مبین ، هذا کتاب ینطق علیکم بالحق در هر دو مورد.

- کتاب به صحاب یمین و شمال داده می‌شود اما مقربین و مخلصین استثنایند= فوق کتاب

و کسانی که حبط عمل شده‌اند نیز استثنایند= دون کتاب

- قرائت کتاب همان حسابرسی هم هست: «اقْرَأْ كِتابَكَ كَفى‏ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسيباً» پس قرائت معنایی غیر از این وضع دنیوی دارد[بارز شدن حقیقت،عَنِ الْحُسَيْنِ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ زُرَارَةَ قَالا سَأَلْنَا أَبَا جَعْفَرٍ ع عَنْ أَحَادِيثَ نُرَوَّاهَا عَنْ جَابِرٍ فَقُلْنَا مَا لَنَا وَ لِجَابِرٍ فَقَالَ بَلَغَ مِنْ إِيمَانِ جَابِرٍ أَنَّهُ كَانَ **يَقْرَأُ هَذِهِ الْآيَةَ** «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرادُّكَ إِلى‏ مَعادٍ»، این به معنای قرائت عادی نیست این قرأ یعنی به به بطن حقیقت آن رسیده است. در روایت دیگری اینگونه آمده است. ذُكِرَ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ ص جَابِرٌ، فَقَالَ: «رَحِمَ اللَّهُ جَابِراً، لَقَدْ بَلَغَ مِنْ عِلْمِهِ أَنَّهُ كَانَ يَعْرِفُ تَأْوِيلَ هَذِهِ الْآيَةِ إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرادُّكَ إِلى‏ مَعادٍ يَعْنِي الرَّجْعَةَ»

۱۰- حساب

علامه می‌گوید حساب یعنی اینکه یک مجهول عددی را با یک طریقی که مارا به این مجهول عددی برساند می‌گویند، این حسابی است که در حوزه علم و جهل ماست اما اگر بخواهیم این حساب را به واقعیات نسبت بدهیم اینگونه می‌شود که نتیجه‌ها و معلولهایی که در خارج بر علت سوار می‌شوند آن نتیجه‌هایی که از مقدمات در خارج حاصل شده است. حساب کردن خدا همان نتیجه عملی است که بر عمل ما متفرع است.

بنابر این اینکه خدا سریع الحساب است یعنی اینکه به محض اینکه شما عمل کردی نتیجه‌اش در واقعیت حاصل شد و حساب کردن زمانی نمی‌برد و اینکه هم امور به افاضه خدا موجود می‌شوند هم نتایج دادن آنها هم افاضه خداست یعنی اگر به اراده الهی نباشد نتیجه به امری حاصل نمی‌شود.

روایت حضرت علی(ع): وَ سُئِلَ ع كَيْفَ يُحَاسِبُ اللَّهُ الْخَلْقَ عَلَى كَثْرَتِهِمْ فَقَالَ ع كَمَا يَرْزُقُهُمْ عَلَى كَثْرَتِهِمْ فَقِيلَ كَيْفَ يُحَاسِبُهُمْ وَ لَا يَرَوْنَهُ فَقَالَ ع كَمَا يَرْزُقُهُمْ وَ لَا يَرَوْنَه‏

علامه می‌گوید این محاسبه روی دیگر سکه روزی دادن است، خدا دائما در حال روزی دادن برای بقای اوست. ترتب اثر بر وجود این شخص و حساب کردن هم کاملا به امداد الهی است. بنابر این حساب دادن عین روزی دادن است و اگر کسی این را درک کند که حساب حقیقت ترتب اثر بر عمل است که خدا دائما این کار را انجام می‌دهد بنابر این خدا سریع الحساب است. بنابر این در قیامت هر کسی به سعادت نزدیک‌تر باشد به خدا نزدیک ‌تر شده بود سریع‌الحساب‌تر است هر چه قدر دور تر باشد سوءالحساب و دیرحساب‌تر است.

مخلصین و حبط عمل هم که حسابی ندارند.

۱۱- جزاء

جزاء هم که باطن عمل است.

1. قَوْلِهِ ع وَ إِنَّهُ‏ سُبْحَانَهُ يَعُودُ بَعْدَ فَنَاءِ الدُّنْيَا وَحْدَهُ لَا شَيْ‏ءَ مَعَهُ كَمَا كَانَ قَبْلَ ابْتِدَائِهَا كَذَلِكَ يَكُونُ بَعْدَ فَنَائِهَا بِلَا وَقْتٍ وَ لَا مَكَانٍ وَ لَا حِينٍ وَ لَا زَمَانٍ عُدِمَتْ عِنْدَ ذَلِكَ الْآجَالُ‏ وَ الْأَوْقَاتُ‏ وَ زَالَتِ السِّنُونَ وَ السَّاعَاتُ فَلَا شَيْ‏ءَ إِلَّا الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ الَّذِي إِلَيْهِ مَصِيرُ جَمِيعِ الْأُمُورِ بِلَا قُدْرَةٍ مِنْهَا كَانَ ابْتِدَاءُ خَلْقِهَا وَ بِغَيْرِ امْتِنَاعٍ مِنْهَا كَانَ فَنَاؤُهَا وَ لَوْ قَدَرَتْ عَلَى الِامْتِنَاعِ لَدَامَ بَقَاؤُهَا لَمْ يَتَكَاءَدْهُ صُنْعُ شَيْ‏ءٍ مِنْهَا إِذْ صَنَعَهُ وَ لَمْ يَؤُدْهُ مِنْهَا خَلْقُ مَا بَرَأَهُ وَ خَلَقَهُ‏ وَ لَمْ يُكَوِّنْهَا لِتَشْدِيدِ سُلْطَانٍ وَ لَا لِخَوْفٍ مِنْ زَوَالٍ وَ نُقْصَانٍ وَ لَا لِلِاسْتِعَانَةِ بِهَا عَلَى نِدٍّ مُكَاثِرٍ وَ لَا لِلِاحْتِرَازِ بِهَا مِنْ ضِدٍّ مُثَاوِرٍ وَ لَا لِلِازْدِيَادِ بِهَا فِي مُلْكِهِ وَ لَا لِمُكَاثَرَةِ شَرِيكٍ فِي شِرْكِهِ وَ لَا لِوَحْشَةٍ كَانَتْ مِنْهُ فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَأْنِسَ إِلَيْهَا ثُمَّ هُوَ يُفْنِيهَا بَعْدَ تَكْوِينِهَا لَا لِسَأْمٍ دَخَلَ عَلَيْهِ فِي تَصْرِيفِهَا وَ تَدْبِيرِهَا وَ لَا لِرَاحَةٍ وَاصِلَةٍ إِلَيْهِ وَ لَا لِثِقَلِ شَيْ‏ءٍ مِنْهَا عَلَيْهِ لَمْ يُمِلَّهُ طُولُ بَقَائِهَا فَيَدْعُوَهُ إِلَى سُرْعَةِ إِفْنَائِهَا لَكِنَّهُ سُبْحَانَهُ دَبَّرَهَا بِلُطْفِهِ وَ أَمْسَكَهَا بِأَمْرِهِ وَ أَتْقَنَهَا بِقُدْرَتِهِ ثُمَّ يُعِيدُهَا بَعْدَ الْفَنَاءِ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَيْهَا وَ لَا اسْتِعَانَةٍ بِشَيْ‏ءٍ مِنْهَا عَلَيْهَا وَ لَا لِانْصِرَافٍ مِنْ حَالِ وَحْشَةٍ إِلَى حَالِ اسْتِئْنَاسٍ وَ لَا مِنْ حَالِ جَهْلٍ وَ عَمًى إِلَى عِلْمٍ‏ وَ الْتِمَاسٍ وَ لَا مِنْ فَقْرٍ وَ حَاجَةٍ إِلَى غِنًى وَ كَثْرَةٍ وَ لَا مِنْ ذُلٍّ وَ ضَعَةٍ إِلَى عِزٍّ وَ قُدْرَةٍ... نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: 274 [↑](#footnote-ref-1)
2. لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتاعٌ إِلى‏ حينٍ [↑](#footnote-ref-2)
3. از سنخ عالم أمر است. [↑](#footnote-ref-3)
4. کتاب ظهور معنا در لفظ است. [↑](#footnote-ref-4)
5. هذا كِتابُنا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ [↑](#footnote-ref-5)